



<http://www.arianafghanistan.com>



اول حمل ۱۳۹۸

ولی احمد نوری

نوروز و سال نو تان مبارک



من همیشه بهار را دوست داشته ام و در سیمای بهار و نوروز شادمانی و طرب می دیدم، گل و شگوفه می دیدم، نازبو و بنفشه می دیدم، لبخند و سرور می دیدم، و بالاخره عشق و بوسه می دیدم، ولی سال هاست که همه اینها از آن خاکدان که وطن عزیز منست رخت سفر بر بسته و رفته است. چگونه میتوان ورود سال نو و نوروز را که زندگی بخش انسان و حیوان و نبات است ولی در افغانستان و در وطن عزیز ما انسان کشی، وحشت، بربریت، فقر، بیکاری، نا امنی، مرض، فساد و تباهی جریان دارد، به مردم خود مبارک گفت.

از کودتای ویرانگر و خانه برانداز کمونیستی توسط گروه های نابکار خلق و پرچم چهل سال می گذرد ولی هنوز هم در وطن جنگ جریان دارد، خون ریزی است، آدم کشی ادامه دارد، انفجار و انتحار دوام دارد و جان هزاران تن انسان مظلوم این سرزمین، طفل و برنا، زن و مرد و پیر و جوان را می گیرد و خانواده ها را به ماتم عزیزان شان می نشاند. وقتی سروده نابی را دیروز از دوست نهایت عزیزم حنیف جان رحياب رحیمی دریافت کردم که شاعر آن بدبختانه معرفی نشده ولی شعر آن از یک سو از آمدن بهار و گلزار ها مژده می دهد و دل و روان را شاد می سازد و از سوی دیگر با سرودن

(از سوی سرزمین ما *** نوای تار می آید)

آتش غم و اندوه را در دل و جگر شنونده عاشق افغانستان مشتعل می سازد و از ریختن اشک جلوگیری کردن کار آسان نبود، زیرا همین فرد کوتاه عالمی از غم و اندوه را در گلزار کلمات پنهان داشت. بلی همه غم بود و همه ماتم بود، همه درد بود و همه الم بود.

دلم را شگافت و دریای اشک این چشمان خسته را جاری ساخت و خاطرات زیبای بهاران کابل و میله خواجه صفا را به یادم آورد و صدای بال های کیوتران کاسه دم آنرا به گوش های خسته ام رساند. بیایید آنرا باهم بشنویم و از خوشی با هم بخندیم و از درد با هم بگرییم. بر لینک پایان کلیک کنید و حظ ببرید

https://www.youtube.com/watch?v=۱qCrgOQYz_A

یا در قطعه شعر ملک الشعراء جناب استاد نسیم اسپر که در غربت سروده شده، می خوانیم که از درد دوری وطن و آشیانه اش می نالد و می گوید:

آمد بهار، و دلشدگان را بهار کو غیر از حُم شکسته و رنج خمار کو

با هم می خوانیم:

آمد بهار، دل شدگان را بهار کو
مارا درین دیار، گرفتار کرده اند
گشتم شکار پنجه غربت درین سرا
درد توکس نبیند و راز تو نشنود
تلخست طعم شهد و شکر بر مذاق من
هردم شهید دوری آغوش میهنم
سبزست باغ و راغ درین سرزمین ولی
سردست چشم نرگس محزون درین چمن
ما را به پای دار کشیدند دشمنان
با همتی به اوج سعادت توان رسید
مارا هزار شکوه ازین همجوار هاست
از هر دهن شعار مصیبت رسد به گوش
تا پوز ناکسان بسخن بشکنم «اسپر»
یار شفیق و هم قدم جان نثار کو

و شاعر وارسته و عاشق افغانستان، جناب رسول پویان در نوشته و شعرش تحت عنوان «بهار خون آلود» فریاد می زند که:
نرگس در میان لاله زاران به سوگ نشسته.
ارغوان سیاه پوش است.
شفایق در غم یاران و عزیزان زرد می زند.
پرستوها از ترس صیادان کوچ کرده اند.
عندلیبان خموش اند.
و کیوتران قشنگ از بیم ذبح شدن از قاتلان می گریزند.
دل‌های زنان و دخترکان از بیم دشمنان آزادی، عدالت و امنیت می لرزد.
جهان، منطقه و میهن در آتش رقابت جنگ افروزان و متجاوزان می سوزد.
داعش و طالبان به دستور بادران خود می کشند، ظلم و ستم می کنند و میراث تمدن بشری را برباد می دهند. در این فضای
میهم، آلوده و فتنه انگیز چگونه مردم به فردا اعتماد کنند؟!
بلی حق بجانب است! چگونه میتوان در این حالت رقتبار به هموطنی که تا کمر در مشکل و دشواری و بدبختی فرو رفته،
بگوئیم: نوروزت مبارک!!

چه زیبا گفته است:

بهار آمده لیکن وطن زمستان است
امید چلچله‌ها یخبند یخدان است
تنور لاله فقط داغ می پزد در دل
نسیم از تف دل سوختگان بریان است

و بالاخره با درد می بینیم که همان طوریکه ده سال پیش در پائیز ۲۰۰۵ میلادی «نادیه انجمن» شاعر فرهیخته و خوش قریحهٔ افغان قربانی مردسالاری و خشونت مرد شد و از طرف همسرش وحشیانه به قتل رسید به همان گونه در همین روز ۱۹ مارچ چهار سال قبل "فرخنده" دختر ۲۷ سالهٔ افغان از طرف گروه درنده خویان (که به جز وحشی و بربر و جاهل نامی دیگر بر آنها نمیتوان گذاشت) در برابر انظار مردم و عساکر و پولیس کابل که وظیفهٔ امنیت و آسایش مردم و حفاظت شرف و زندگی شان را بر دوش دارند، به صورت حیوانی و خشونت باری به قتل رسید و جسد بی جانش را بطرول ریخته و آتش زدند.

یادش جاویدان باد و لعنت به آن حیوان صفتانی که مرتکب این جنایت بزرگ بشری شدند، و دستان شان تا شانه ها به خون یک زن معصوم و بیگناه لکه دار شد. و شرم باد بر حکومتین دو طبقه بی و عاطل و باطل (ع و غ) که در چند قدمی شان انسان های این وطن کشته می شوند و جهان بر آن لعنت می فرستد و انسان از آن شرم دارد، ولی آنها در نشه و خمار قدرت کاذب شان به سر می برند.

تصاویر «نادیه انجمن» شهید و «فرخنده» شهید را در پایان می بینید که با تفاوت ظاهری، بی گناهی و معصومیت شان آشکار و هویداست.

«نادیا انجمن» شهید

و فرخنده شهید

که هنوز زنده ولی غرقه در خون است



دائم ای دل که بهاران بود موسم عشرت من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم

«نادیا انجمن»

حالا می بینیم که حالات افغانستان ما از ۴۰ سال قبل، از زمان کودتای منحوس کمونیست ها که آغاز ویرانی و فروپاشی افغانستان بود و است و همین ها بودند که قشون خون آشام سرخ شوروی را آوردند و بیشتر از یک میلیون انسان این وطن را کشتند و بیشتر از پنج میلیون افغان را در اقصای جهان آواره ساختند و به هزاران دهکده و قریه و خانه های گلی مردم را ویران کردند و سبب ایجاد انارشی دوامدار و تشکیل گروه های جهادی و بوجود آمدن تنظیم های پاکستانی و ایرانستانی شدند و بعد طالبان. یعنی در رأس همه بدبختی های افغانستان همین گروه های بی مسلک خلق و پرچم قرار دارند که منبع و مبداء همه ویرانی ها، کشتار ها، آوارگی ها و وجود نسل های بی تعلیم امروز هستند. پس جا دارد شعر آسمانی ایرا که جناب مستطاب استاد استادان

خلیل الله خلیلی «خلیلی افغان» شاعر و نویسنده بی همتا و وطن پرست، (پدر شعر جهاد و مقاومت) سال ها قبل سروده است دوباره به خاطره ها سپرده شود. خاصتاً که جناب ایشان هم در این اواخر به اثر سرودن همین اشعار مقاومت و یگانه پرستی از طرف عده ای بسیار محدودی از خود و از خدا بیگانگان و گناه پرستان مورد سنگسار قلمی واقع شده اند و سخن را پیرامون ایشان از سخن به لجن کشانیده اند و می خواهند مرده ایشان را به قتل برسانند. ولی فراموش کرده اند که :

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جوست
نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست

نوروز آوارگان

چکامه ملکوئی استاد استادان "خلیلی افغان"

گویید به "نوروز" که امسال نیاید در کشور خونین کفنان ره نگشاید
بلبل به چمن نغمه شادی نسراید ماتم زدگان را لب پرخنده نشاید
خون می دمد از خاک شهیدان وطن وای

ای وای وطن وای

گلگون کفنان را چه بهار و چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه کلستان
در کشور آتش زده، در خانه ویران کس نیست زند بوسه به رخسار یتیمان
کس نیست که دوزد به تن مرده کفن وای

ای وای وطن وای

از سینه هر سنگ تو خون می دمد امروز از خاک تو مستی و جنون می دمد امروز
آن لاله چی دیده که نگون می دمد امروز وان سبزه چرا زرد و زبون می دمد امروز
سرخست به خون پا و سر و سرو و سمن وای

ای وای وطن وای

*** **

شعر آسمانی بالا برای ورود اولین نوروز بعد از اشغال شوروی و نصب ببرک کارمل ملعون سروده شده یعنی در

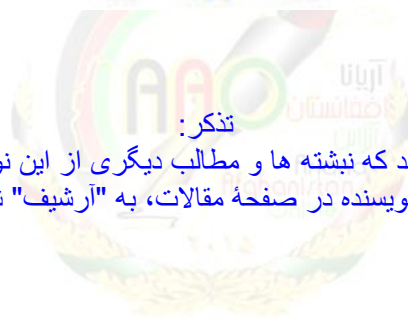
مارچ ۱۹۷۰م

میله گل سرخ و چراغ شاه مردان

در رگم خون، در برم دل، در تنم جان مرده است

وای بر من، طفل اشک من، به مژگان مرده است

تیره روزی های ما پایان ندارد ای دریغ
در سپهر ما، مگر خورشید تابان مرده است
شعر بر لب، شور بر سر، نشه در می، می به جام
ساز قانون طرف در بزم امکان مرده است
زندگی جز رنج و درد و بیم، معنایی نداشت
وای بر مردی که بهر آب حیوان مرده است
شهسواری کو؟ که در میدان سر افزای کند
شیر مردان را ز غم، سر در گریبان مرده است
جای لاله خون دمد در کوه و صحرای وطن
آه، پنداری چراغ شاه مردان مرده است
جاودان مردی که یک جا مُرد در راه شرف
بد بر آن خائن، که در هرجا، پشیمان مرده است



تذکر:
هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با
"کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!